

## آن سکستون:

## من به تصویر هایی که در اشعارم ساخته ام،

## افتخار می کنم!

حسن فیاد

مکسین کومین، دوست آن سکستون، می نویسد: «آن سکستون از هر جهت به مدل شباقت داشت.» شغلی که سکستون برای مدت کوتاهی به آن اشتغال ورزید. «سکستون باریک اندام و بلند بالا، دارای چشمانی آبی بود. جالب و فریبا می نمود. گیسوانش با دقت با گل بافته و چهره اش با مهارت آراسته بود.» با این حال، همچنانکه کومین خاطر نشان می کند، این زن زیبا و دلریبا، زندگی ناآرام و پُراشوبی داشت. سکستون به هنگام ملاقات کومین در زمستان سال ۱۹۵۷، چند بار دچار فروپاشی روانی و متناوباً در بیمارستان بستری شده بود تا از صداهائی که او را به مرگ فرا می خواندند، رهایی یابد. او، به روایت یکی از زندگینامه نویسانش، «کودکی یاغی و مدعی بود که احساس می کرد پدر و مادرش که از زندگی مرفهی برخوردارند، او را نمی پذیرند.» سکستون از نوجوانی دچار مشکلات عاطفی بود. در سال ۱۹۴۸، با آلفرد سکستون ازدواج کرد که حاصل آن دو دختر بود. خانه این زوج در حومه شهر بوستون چندان



فرح انگیز نبود. چرا که سکستون اغلب دچار فروپاشی روانی می شد. گرچه سکستون دانشجوی خوبی نبود و کالج گارلند را نیمه کاره رها کرده بود، اما به توصیه روانکاوش، پس از یک سال ترک تحصیل، در کارگاه شعر سرایی شاعری به نام جان هولمز که در مرکز آموزش سالمندان بوستون تدریس می کرد، اسم نوشت.

به عقیده کومین، سکستون به مجرد آنکه دریافت می تواند شعر بسراید و حرفه شاعری را برگزید، پیشرفت ادبی اش حیرت انگیز بود. اولین کتاب شعر او در سال ۱۹۶۰ منتشر شد و توجه و تحسین همگان را برانگیخت. شعر سکستون با مطالعه شعر شاعرانی چون کومین، هلمز، اسنودگرس، و بویژه رابرت لاول

بی شک، سرودن اشعاری با چنان شدت و صراحت غیرعادی، از سوئی نمایانگر دلبستگی سکستون به هنرش بود که به پسند دیگران توجهی نداشت و از دیگر سو، بازتابی از پریشان حالی و زندگی خانوادگی و شخصی اش به شمار می آمد. سکستون، در تمامی سال هایی که جوایز و بورس های آموزشی دریافت می کرد، همچنان تحت درمان روانکاو بود و رفته رفته به مواد مخدر، الکل، و قرص های خواب آور و آرام بخش متکی و معتاد شد و بر اثر این اعتیاد و زنش بالا رفت و سستی آن چنان بر او غلبه کرد که دیگر نمی توانست شعر بسراید.

سکستون در پائیز سال ۱۹۷۴، درست یک ماه پیش از روز تولدش، در فصلی که همیشه «صداها» به سراغش می آمدند و او را به مرگ فرا می خواندند، خود را با گاز در گاراژ خانه اش خفه کرد. شاید او هم تحت تأثیر دوستش سیلویا پلت بود که یازده سال پیش از سکستون چنین شیوه ای را برای خودکشی برگزید.

با این حال، هرچند داستان دگردیسی این شاعر پُرکار، از مدل بودن و زنی خانه دار به شاعری بلند آوازه، به طرز غم انگیزی پایان یافت، اما شعرش، همچون شعر پلت، بی تردید، همچنان حیاتی جاودانه خواهد داشت.

\*\*\*

گفتگوی زیر به وسیله همکاران ویلیام پاکارد، ویراستار «فصلنامه شعر نیویورک» انجام گرفته و در دهه ۱۹۷۰ در این فصلنامه به چاپ رسیده است. در این گفتگو، سبک شاعری، طرز کار شاعر، دیدگاه ها و عقاید آن سکستون درباره هنر شاعری چنان با صراحت مورد بحث واقع شده است که انگار ذهن شاعر در برابر دیدگان ما عریان می شود. در پایان، برای شناخت بهتر و بیشتر شعر سکستون، ترجمه چند شعر او نیز آمده است.



برخی شاعران و منتقدان برانگیخت. جیمس دی کی، شاعر سرشناس آمریکائی در نقد مجموعه اشعار سکستون در مجله «بررسی کتاب نیویورک تایمز» معترضانه نوشت: «به دشواری می توان شاعری یافت که این چنین مدام، وقت خود را صرف بیان جنبه های رقت انگیز و تنفر آمیز تجربه های جسمانی کند». مریل روکیسر شاعر معروف آمریکائی دیگری، موضعی کاملاً مخالف دی کی گرفت و اظهارداشت: «شعر سکستون موسوم به «در ستایش زهدانم» یکی از معدود اشعاری است که در آن زنی پس از سال ها خاموشی و مبارزه با تابوهای اجتماعی، به این حقیقت و کانون، به منزله نماد دست یافته است.»

به نظر کومین، پاره ای از این نظرهای ضد و نقیض از این جهت به وجود آمد که سکستون «اشعاری بی پرده و صریح درباره مسائلی از قبیل قاعدگی، سقط جنین، جلق زدن، زنا با محارم، بی عفتی و مواد مخدر سرود که آداب و رسوم آن زمان هیچ یک از این مسائل را به منزله موضوعات مناسبی برای شعر نمی پذیرفت.»

(که شاگرد او در دانشگاه بوستون بود) و نیز سیلویا پلت (که همشاگردیش در کلاس لاول بود) رشد سریع و شگفت آوری کرد. بعدها که این سه شاعر - لاول، پلت و سکستون - لقب شاعران اعترافی ( Confessional poets ) یافتند، هر سه آنها جزئیات زندگی شخصی خود را در قالب تصویرهایی از مشکلات بزرگتر اجتماعی و متفاوتی که به کار بردند و بر اثر این تجربه گری ها، سکستون به شیوه ثمربخشی در کار شاعری دست یافت. سکستون به این شیوه توانست احساسات و عواطف زنانه خود را بی پرده و بی توجه به محرمانه و مقدسات جامعه ای مرد سالار بیان کند و بدین گونه درد خود را تا حدودی درمان بخشد. تجزیه و تحلیل های بدیع سکستون از مسائل و جزئیات زندگی شخصی و پُر آشوب و نآرام اش در شعر، آنچنان کوبنده و پُر تلاطم بود که بی درنگ سرمشق لاول و سیلویا پلت، قرار گرفت.

سکستون بر اثر کار و کوشش مدام، سرسختانه و پُر حاصل خود، در مدت کوتاهی دفترهای متعددی از اشعارش را چاپ و منتشر کرد: همه زیبایانم؛ ۱۹۶۲، زندگی کن یا بمیر؛ ۱۹۶۷، (برنده جایزه پولیتزر) اشعار عاشقانه؛ ۱۹۶۹، استحاله ها؛ ۱۹۷۱، کتاب حماقت؛ ۱۹۷۲، دفتر یادداشت های مرگ؛ ۱۹۷۴.

اشعار سکستون نمایانگر تخیل بارور و شور و شوق سوررئالیستی اوست. طنز، اغلب از ویژگی های بارز آن است و از تقلای او در مواجهه با گذشته دردناکش حکایت می کند. شعر سکستون، در واقع، در ستایش همه زنان و مسائل زنانگی است؛ در ستایش از زنی که هست!

با وجود جوایز و افتخاراتی که نصیب سکستون شد و با همه تأثیرهای هیجان انگیزی که به هنگام شعر خوانی هایش بر شنوندگان خود می گذاشت، اشعار او مثل شعرهای کاملاً متفاوت سیلویا پلت، جنجال های زیادی میان

## – شعرهایتان را خیلی حک و اصلاح می‌کنید؟

سکستون: بله! من حدود سیصد بار یکی از شعرهای عاشقانه ام را اصلاح کردم. عنوان این شعر «حقیقتی که مردگان می‌دانستند» بود. من، پس از اینکه این شعر را پنجاه بار نوشتیم، آن را به رابرت لاول نشان دادم. لاول معتقد بود که پایان بندی آن درست نیست. دقیقاً یادم نیست، من آن را با مردگان که چیزی می‌گفتند، پایان داده بودم. لاول می‌گفت مرده‌ها صحبت نمی‌کنند. هرچه بیشتر به این قضیه فکر کردم، بیشتر با او توافق پیدا کردم. آنوقت آنها را به سنگ بدل کردم.

## – چقدر روی این شعر کار کردید؟

سکستون: به یاد ندارم چند ماه طول کشید، شاید دو ماه. شعر دیگری را چهار سال بازنویسی کردم. هر شش ماه روی آن کار می‌کردم. همه می‌گفتند شعر ضعیفی است. حتی بهترین دوستانم می‌گفتند: «مراناراحت می‌کند»، و لاول می‌گفت بهتر است آن را به صورت داستانی کوتاه درآورم. اما من به آن ور رفتم، با آن بازی کردم و رویش کار کردم.

## – چه شرایطی را بهترین شرایط برای تجدید نظر و حک و اصلاح می‌دانید؟

سکستون: فکر می‌کنم این قضیه مربوط به شرایط واقعی اولین باری می‌شود که شعر را می‌نویسم. نمایشنامه من در رابطه با موسیقی ویلا لوبوس نوشته شد. من این موسیقی را روی نوار ضبط کردم و به آن، هنگام نوشتن، پیوسته گوش می‌دادم.

وقتی بچه‌ها کوچک بودند من دائماً به سنفونی گوش می‌دادم تا سر و صدای آنها را نشنوم و بتوانم کار کنم. با چنین شرایطی بود که شعر *Vision Apart To Swan Lake* را سرودم. من اغلب در سکوت هم شعر می‌گویم. نمی‌توانم همیشه به صدای رادیو گوش بسپارم. صدای صحبت کردن‌ها حواسم را پرت می‌کند. سکوت را دوست دارم. زمانی سعی کردم هر روز شعری بنویسم. هجده روز

به نوشتن ادامه دادم. بچه‌ها از کنار اطاقم رد می‌شدند و زیر لب می‌گفتند: «ساکت، مامان داره شعر می‌نویسه!»

## – فکر می‌کنید شرکت در کارگاه شعر ارزشی دارد؟

سکستون: برای من خیلی با ارزش بود. جایی بود که شاعری را آغاز کردم. کافی است دوستی به شما بگوید هر روز شعری بنویس. انتقاد مهم نیست. انگیزه و علائق متقابل مهم است. زمانی است برای رشد کردن. من اولین بار در کارگاه شعر جان هولمز، با جورج استاریاک و مکسین کومین، در بوستون شرکت کردم. اگر به یک کارگاه شعر واقعی رفته بودم، به هول و هراس می‌افتادم. این کارگاه، گروهی دوستانه بود. همیشه این غرور و عزت نفس را داشتید که دو شعری با خود بیاورید و بخوانید. وقتی این گروه خاتمه یافت، جایش را خالی احساس می‌کردیم.

## – آنوقت با رابرت لاول مطالعه خود را ادامه دادید. آیا این آغاز شعر اعترافی (Confessional poetry) شما بود؟

سکستون: در آن زمان لاول دستش را رو نمی‌کرد که چه کار می‌کند. خیلی عبوس بود. شعر را مصرع به مصرع می‌خواند و گاهی پنج دقیقه ای روی اولین مصرع، برای تشریح، مکث می‌کرد. بعد شعری از شاعر بزرگی را در رابطه با شعر کارگاهی نقل می‌کرد و این کارش الهامبخش بود.

## – این قضیه انگیزه خوبی بود؟

سکستون: بله. لاول مرا با شعر لورنس و شعر خودش آشنا کرد. من در موقعیت مناسبی وارد کارگاه او شدم. در آن زمان تازه دو شعر *To Bedlam* و *Part Way Back* را تمام کرده بودم و او کمک کرد تا در کار شاعری دوام بیاورم.

## – چرا شعر و شاعری را انتخاب کردید؟

سکستون: ابداً نمی‌دانم چرا! در هیجده نوزده سالگی، شش ماهی شعر گفتم. زمانی هم

به نقاشی روی آوردم ولی نقاش خوبی نبودم. در بیست و هشت سالگی، ئی. ای. ریچاردز را در تلویزیون دیدم که درباره فرم غزل، و تصویرهایش صحبت می‌کرد. و من فکر کردم می‌توانم از عهده این کار بر آیم. دوست دارم اگر دوربین بتواند مثل انگشتانی که کلمات را روی کاغذ می‌آورد، کار کند، یک عکاس باشم. دوست دارم لحظه‌ها را شکار کنم. یک تصویر چیزی است که در یک ثانیه اتفاق می‌افتد، لحظه ای فانی در زمان است. می‌گویم این لحظه‌ها را با واژه‌ها تصویر و ضبط کنم.

## – هیچ با شعرتان بازی فنی می‌کنید؟

سکستون: من همیشه این کار را شگرد می‌نامم، نه فن!

فن، شگردی است که سر هم می‌کنیم تا بتوانیم شعر را بنویسیم. تنها بازی فنی که تاکنون کرده ام با کلمه ستاره بوده است. کنراد ایکین زمانی عبارتی را در کنار انباری پیدا کرد که از هر دو سو یک جور خوانده می‌شد:

*Rats Live On No Evil Star* (دوست دارم آن را روی سنگ مزارم حک کنند، چون خودم را مثل یک موش می‌بینم، اما با ستاره بدی زندگی نمی‌کنم.) من فهرستی از همه واژه‌هایی که از این کلمات *Rats and Star* می‌توانستم بسازم، نوشتم. آنوقت نشستیم و از این واژه‌ها شعری پدید آوردم.

من خودم را با بازی با واژه‌ها درگیر



گرفته ایم. در نتیجه، شعرمان بیشتر به تصویر گرایش پیدا کرده است. نرودا شاعر تصویرساز بزرگی است. بزرگترین رنگ پرداز است. ریلکه عالی است. این شعرها شگرد نیست. تصویرهایی است که از ضمیر ناخودآگاه بر آمده است. تخیل و ضمیر ناآگاه یگانه و همگونند. شما بدون تصویر، شاعر نیستید.

– برای بیرون کشیدن تصویری از درون خود، لازم است که رابطه خوبی با خودتان داشته باشید؟

سکستون: آری، و نه! به هارت کرین نگاه کنید. او با خودش رابطه خوبی نداشت. اما تصویرهایی را که ساخته است، در نظر بگیرید. به این جهت است که می گویم باید با نرودا شروع کنیم. ترجمه تحت اللفظی شعرهایش بهترین کار است. من ترجیح می دهم وقتی شعرهایم را ترجمه می کنند فقط تصویرها را ترجمه کنند. وزن و هجا و قافیه اهمیتی ندارد. من به تصویرهایی که در اشعارم ساخته ام، افتخار می کنم.

– چون برای شما، تصویر، حیاتی ترین جزء شعر است، با کدام یک از نقاشان احساس نزدیکی بیشتری می کنید؟

سکستون: فکر می کنم به ون گوگ. گرچه این قضیه خیلی احساساتی است ولی باید بگویم با همه امپرسیونیست ها.

– درباره شعر تجسمی چگونه فکر می کنید؟

سکستون: شعر تجسمی چیست؟

– شعرهایی که به عناصر مقدماتی تقلیل یافته اند؛ به منزله حروف، حروف به عنوان نمادهای وابسته به نقاشی.

سکستون: شعر به زبان آوردنی است. باید بر زبان آورده شود. من آن را روی صفحه کاغذ دوست دارم. دوست دارم مکت های مصراع ها را ببینم.

– درباره شعر خوانی در حضور مردم چگونه احساس می کنید؟

سکستون: من برای مخاطبان خود احترام و

به وزن فکر کنم. به قافیه خیلی می اندیشم. فکر نمی کنم شعر بدون قافیه کاربرد عاطفی شعر با قافیه را داشته باشد. گاهی اوقات شعری قافیه هم می نویسم. زمانی که به طرف بوستون ماشین می رانم، ناگهان به این فکر افتادم که کلمه Cancer با کلمه Answer هم قافیه اند. پس شعری نوشتم. مصرع هایی که وحشتناکند ولی در عین حال شیوه صادقانه ای برای گفتن حرف هایی است که قضیه را واقعی تر می سازد و نشان می دهد.

– با مصرع هایی که از آنها استفاده نمی کنید، چه کار می کنید؟

سکستون: آنها را روی کاغذ می آورم و بعد در کشو مردودی ها می گذارم. معمولاً چند مصرع هستند نه یک مصرع.

– چیزی هست که شما را از شعر سرودن باز می دارد؟

سکستون: صحبت. صحبت، و نه تدریس، مرا از شعر سرودن باز می دارد. تدریس مرا به شعر گفتن نزدیک می کند. فکر می کنم من شعر را به صورت غریزی درس می دهم. در سالخوردگی بی نزاکت تر شده ام. اما منظورم بی سلیقه بودن نیست. شاید بشود گفت عامیانه! محلی! یا کمتر زنانه هستم. ولی نوشتن به صورت محاوره ای زنانه تر است. ما حالا تحت تأثیر شاعران آمریکای جنوبی، شاعران اسپانیایی، و شاعران فرانسوی قرار



نمی کنم. محتواسست که مرا با خود درگیر می کند. بازی با کلمات هم در جهت محتواسست. هر شعری را با احساسی پُر توان شروع می کنم. صبح ها شعر می نویسم. کاغذی زرد بکار می برم. بعضی وقت ها هم روی کاغذ های خطی مدرسه ای می نویسم، با ماشین تحریر هم کار می کنم و حک و اصلاح زیادی روی آنچه می نویسم یا ماشین می کنم، انجام می دهم. پشت میز می نشینم و پاهایم را بالای قفسه کتاب می گذارم. طبیعتاً سیگاری هم می گیرانم که بیشترش تبدیل به لوله درازی از خاکستر می شود.

چگونه می نویسم؟ با حذف ها و گسترش های بسیار. به اولین پیش نویس خودجوش اکتفا و اعتماد نمی کنم. همیشه می توان نوشته را کاملتر کرد. احساس زیبایی که پس از نوشتن یک شعر به وجود می آید، رویهمرفته، به مراتب از احساس پس از عشق ورزی بهتر است.

– شما شعر اعترافی را چگونه تعریف می کنید؟

سکستون: شما چگونه شعر اعترافی را تعریف می کنید!

– احتمالاً می گوئیم گونه ای حدیث نفس است، که با تزکیه نفس نیز ارتباط دارد و گاهی اوقات هم به منزله روان درمانی محرمانه ای تلقی می شود.

سکستون: آیا آثار توماس وولف اعترافی بود یا نه؟ هر شعری درمانبخش است. هنر نویسندگی درمانبخش است. شما مشکلی را در کار نویسندگی حل نمی کنید. مشکلات همچنان باقی می ماند. شنیده ام روانکاوان می گویند: «بین، پدرت را بخشوده ای. این را در شعرت ذکر کرده ای.» ولی من پدرم را نبخشیده ام. فقط نوشتیم که او را بخشیده ام.

– آیا میان شعر روایی و شعر غنایی تنشی

احساس می کنید؟

سکستون: من خیلی به وزن پایبندم. همیشه با خصلتی که دارید دست و پنجه نرم می کنید. اگر شعری اعترافی می نویسم، نمی توانم خیلی

اهمیت زیادی قائلم. برایم خیلی گرامی اند. اما از شعرخوانی نفرت دارم. احساس می‌کنم که خودم را در زبان خیلی عریان کرده‌ام. مردم همیشه می‌گویند: «خیلی با متانت این کار را کرده‌ای» و غیره.. ولی با کلاه بزرگی که بر سر می‌گذارم و با پنهان شدن پشت عینکی سیاه، می‌توانم خودم را در حال گریز از جمعیت ببینم!

### شب پرستاره

این قضیه مرا از نیاز شدیدم به مذهب- می‌توان این کلمه را به کار برد- باز نمی‌دارد. آنوقت به هنگام شب از خانه بیرون می‌روم تا ستاره‌ها را نقاشی کنم.

«وَن گوگ»

شهر در تکاپو نیست

جز آن جا که درختی است با گیسوانی سیاه،  
رها در دل آسمان گرم  
همچون زنی غریق.

شهر خاموش است.  
شب با یازده ستاره می‌جوشد.

آه، ای شب پرستاره!

مرگی این چنینم آرزوست.

\*

شهر در جنبش و تکاپوست. آنها زنده اند همه.  
حتی ماه برآمده است تا با میله‌های آهنی  
نارنجی اش

کودکان را، همچون خدائی، از چشم خود براند.  
از ده‌های پیر نامیری، ستارگان را می‌بلعد.

آه، ای شب پرستاره!

مرگی این چنینم آرزوست:

\*

تا در درون این جانور شتابنده شب،  
که از ده‌های بزرگ آن را در کام خود فرو کشیده،  
از زندگی ام بگسلم، بی‌نشانی،

بی‌زهدانی،

بی‌فریادی.

### خزۀ پوستش

دختران جوان در عربستان باستان، در کنار پدر  
مرده‌شان، زنده دفن می‌شدند. ظاهراً این‌ها قربانیان  
ایزد بانوهای قبایل بودند...

هارولد فلد من: «کودکان بیابان»

مهم فقط این بود:

خندیدن و خاموش ماندن

کنار پدر خوابیدن

و چندی آرمیدن

و همچون تارهای ابریشم

به هم پیچیدن.

از چشمان مادر فرو افتادن

و دم بر نیاوردن.

اتاق سیاه، ما را در کام خود فرو برد

همچون غاری یا دهانی

یا زهدانی.

نفس را در سینه حبس کردم

و پدر آن جا بود،

شست هایش، جمجمه بزرگش،

دندان هایش، و موهایش روئید

همچون روسری یا دشتی.

کنار خزۀ پوستش خوابیدم

تا آنکه به هیأت بیگانه‌ای در آمد.

خواهرانم هرگز نخواهند دانست

که از درون خود رها شدم و چنین وا نمودم

که الله نخواهد دید

که چگونه پدرم را در آغوش می‌گیرم

همچون درخت سنگی ی پیری.

### اتاق زندگی من

این جا،

در اتاق زندگی من

اشیاء مُدام تغییر می‌کنند:

زیرسیگاری‌ها به اشکدان‌ها،

برادر رنجبر دیوارهای چوبی،

به ماشین تحریرِ چهل و هشت دگمه‌ای،

هرکدام نی نی چشمی که هرگز بسته نمی‌شود

کتاب‌ها، هر یک رقیبی در مسابقهٔ زیبایی،

صندلی سیاه، به تابوت سگی،

ساخته از چوب نوگایید،

خُفره‌های روی دیوار

به غاری از زنبور‌های عسل که چشم براه اند،

قالی طلایی رنگ

به گفتگوی پاشنه کفش‌ها و پنجه‌ها،

بخاری

به کاردی در انتظار کسی که به دستش گیرد،

کاناپه، فرسوده از تقلای روسپی،

تلفن

به دو گل - ریشه اش در دو شاخه،

درها

به صدف‌های خوراکی دریایی که باز و بسته می‌شوند،

چراغ‌ها

به من زُل می‌زنند

هم بر خاک و هم بر خنده‌ها می‌تابند.

پنجره‌ها،

به پنجره‌های گرسنه‌ای که

درخت‌ها را مثل میخ به قلبم می‌کوبند.

من هر روز برای دنیای بیرون از اتاقم

طعامی فراهم می‌آورم

هرچند پرنده‌ها

چپ و راست، تکه پاره می‌شوند.

من دنیای درون این اتاقم را هم غذا می‌دهم،

با بیسکویت‌های توله سگ می‌تحریرم.

با این همه، هیچ چیز آنچنان نیست که می‌نماید.

اشیاء اتاقم رؤیا می‌بینند و جامه‌های تازه به

تن می‌آریند،

گویی دل می‌بازند به همهٔ واژه‌هایی که در

دست‌های منند

و دریائی که می‌خروشد در گلویم.



۱۰۰٪  
گوشت حلال

## رستوران حافظ

مژده به هموطنان گرامی:



در رستوران حافظ با انواع غذاهای لذیذ و متنوع ایرانی

(برای سنتی اصفهان، مرغ بریانی)

طعم واقعی کباب و بریانی

با کیفیت عالی و قیمت مناسب میزبان شما عزیزان خواهیم بود.

به چند نفر Waiter و Waitress نیاز منداست  
*Fine Persian Cuisine*



با مدیریت جاوید

با سابقه و تجربه پخت لذیذترین غذاهای ایرانی

11312 westheimer Suite D2 • Houston, TX 77077

☎ 281-558-8181

۱۲۸۸۱۸۴۳

## DIGITECH VIDEO



فیلمبرداری ویدئو از :

مجالس جشن، کنسرت، فارغ التحصیلی، تولد و غیره  
VIDEO FOR ALL EVENTS

تهیه ویدئوهای تبلیغاتی برای مشاغل  
Commercial Video

تهیه ویدئو برای هنرمندان  
Music Video

تبدیل هر نوع نوار ویدئویی به DVD  
Camcorder Tapes To DVD

تبدیل عکس، اسلاید، فیلم های هشت میلیمتری  
قدیمی به ویدئو و بر روی DVD

Digitech Video

8989 Westheimer, Suite 216  
Houston, TX 77063

713-977-3636

# DJ یار YAR

نور پردازی



بارتندرینگ

Special Price \$150

پارتی، سالگرد ازدواج

.Reg  
\$250

عروسی، نامزدی، تولد

713-367-0787